

دکتر صادق زیباکلام*

بازنگری اقتصاد، سیاست و جامعه ایران در آستانه قرن نوزدهم

چکیده: یکی از معضلات بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی ایران عصر قاجار (قرن سیزدهم هجری)، فقدان اطلاعات و دانش غنی پیرامون مقاطع و مراحل اولیه این عصر می باشد. برخلاف مراحل پایانی ایران عصر قاجار، یعنی دهه های پایانی قرن نوزدهم و دو دهه نخست قرن بیستم که در مجموع منابع و آثار نسبتاً غنی وجود دارد، در خصوص ایران مراحل نخست شکل گیری قاجارها ما با آثار و منابع فراوانی روبه رو نیستیم. به طور کلی منابع این مقطع را می توان به دو بخش تقسیم نمود. نخست برخی از تذکرها و آثاری که توسط کاتبین و منشی های درباری تهیه شده و گروه دوم که براساس منابع خارجی ها می باشد. بخشی از منابع خارجی شامل سفرنامه ها، خاطرات یا آثاری از این دست می شود که توسط غربی هایی که از ایران عبور کرده یا به قصد دیدار یا مأموریت دیپلماتیک مدتی در ایران زندگی کرده اند، تهیه شده است. بخش دیگر شامل گزارشات رسمی کنسولگری های کشورهای غربی می شود که عمدتاً شامل انگلستان، روسیه و فرانسه است. در این مقاله تلاش شده تا با استفاده از مجموعه این منابع تصویر و شمای کلی از وضعیت عمومی ایران در سال های آغازین قرن نوزدهم که مصادف می شود با شکل گیری و تثبیت حاکمیت قاجارها، ارائه شود.

واژگان کلیدی:

ایران، قرن نوزدهم، قاجاریه، تاریخ ایران، اقتصاد ایران، ساختار سیاسی، توسعه یافتگی، عقب ماندگی.

کمتر محقق و ایرانشناسی را می‌توان یافت که در خصوص ایران و مطالعه ایران اوائل قرن نوزدهم با مشکل کمبود و بعضاً حتی فقدان منابع روبه‌رو نشده باشد. (۱) این فقدان سبب شده تا شناخت و تجزیه و تحلیل ایران اوائل قرن نوزدهم کاری دشوار باشد، اما در عین حال به دلیل سادگی بنیان‌ها و ساختارهای جامعه ایران در آن عصر تا حدودی می‌توان با اطمینان به گمانه‌زنی پیرامون موضوع پرداخت. به سخن دیگر، شناخت و تحلیل ایران اوائل قرن نوزدهم از یک سو سهل است، زیرا شناخت جامعه‌ای می‌باشد با فرم‌اسیون‌های ابتدایی و بسیار عقب‌مانده. اما از سویی دیگر پیچیده است چون درک واقعی اسباب و علل به وجود آمدن آن عقب‌ماندگی به دلیل فقدان منابع، آمار و ارقام مشکل شده است.

از این دو مشکل، اولی، درک اسباب و علل و ریشه‌های عقب‌ماندگی ایران، کم و بیش همچنان پای بر جای مانده است. اما اشکال دوم، یعنی فقدان اطلاعات، به کمک گزارشات رسمی، سفرنامه‌ها و آثار و منابع اروپاییانی که در قرن نوزدهم به ایران آمدند، به علاوه منابع رجال و درباریون قاجار تا حدودی بهبود یافته است. به کمک این منابع، گروه دومی از غربیان یعنی مستشرقین، پژوهشگران و ایرانشناسان توانسته‌اند تا حدودی به شناخت ما از ایران ابتدای قرن نوزدهم کمک نمایند. ناگفته نماند که اگر بررسی و شناخت ایران در ابتدای قرن نوزدهم و به هنگام به قدرت رسیدن قاجارها به دلیل فقدان آمار و اطلاعات دقیق دشوار است، در عوض بررسی ایران اواخر عصر قاجارها تا حدود زیادی سهل‌تر است، زیرا برخلاف دوره اول، پیرامون مقطع انتهای قرن نوزدهم و یکی، دو دهه پایانی عصر قاجارها ما در مجموع از منابع اولیه و آثار متعددی برخورداریم.

در خصوص ایران اوائل قرن نوزدهم، همان‌طور که گفته شد، ما عمدتاً متکی به منابع غربیان هستیم و از مجموعه اطلاعاتی که آنان در اختیارمان می‌گذارند می‌توانیم خطوط کلی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران آن عصر را به تقریب و با دشواری ترسیم نماییم.

ایران در آستانه قرن نوزدهم دارای ۵ الی ۶ میلیون نفر جمعیت می‌بود. بین نصف تا

بزرگ و کوچک در مناطق شمال، غرب و جنوب غربی ایران پراکنده بودند. مابقی جمعیت ایران نیز در شهرها و روستاها سکونت داشتند. (۲)

از جمعیت اسکان یافته، در حدود ۲۰ درصد شهرنشین و هشتاد درصد مابقی در ۲۰ هزار روستا پراکنده بودند. اگر از چند شهر بزرگ صرف‌نظر نماییم (اصفهان، تبریز، شیراز، کرمان و قزوین) مابقی جمعیت شهرنشین در شهرهایی زندگی می‌کردند که چیزی بیش از یک روستای بزرگ نبودند. (۳) ما در خصوص بزرگی روستاهای ایران در ابتدای قرن نوزدهم اطلاعات چندانی نداریم. اما با اطلاعاتی که محققین از اواخر این قرن به دست آورده‌اند، میانگین جمعیت در روستاهای ایران کمتر از ۴۰۰ نفر می‌بوده است. محتاطانه‌ترین حدس که می‌توان زد آن است که میانگین جمعیت روستاهای ایران در ابتدای قرن نمی‌توانسته تفاوت زیادی با این آمار داشته باشد. بنابراین می‌توان گفت که هشتاد درصد جمعیت اسکان یافته ایران، در ابتدای قرن نوزدهم در بیست هزار روستا پراکنده بودند که متوسط آن در حدود ۴۰۰ نفر می‌بوده است. (۴)

از این آمار چه برداشتی می‌بایستی نمود و به کدام جمع‌بندی از ساختار اقتصادی ایران در آن مقطع می‌توان دست یافت؟ اگر جمعیت ایران را در ابتدای قرن نوزدهم ۶ میلیون نفر بدانیم و صرفاً یک سوم آن را صحرائشین در نظر بگیریم، در آن صورت حداقل ۲ میلیون نفر از جمعیت ایران در آن مقطع صحرائشین بوده‌اند، یعنی در ابتدایی‌ترین شرایط تمدنی به سر می‌بردند. (۵) از ۴ میلیون نفر جمعیت اسکان یافته، بیست درصد یعنی هشتصد هزار نفر در شهرها زندگی می‌کردند و هشتاد درصد مابقی، یعنی در حدود ۳ میلیون نفر باقی مانده در بیست هزار روستا پراکنده بودند. اولین و مهم‌ترین نتیجه‌گیری که از اقتصاد ایران در آن مقطع می‌توان به دست آورد آن است که اساس و ستون فقرات آن متکی به کشاورزی و دامداری یا اقتصاد شبانی بود. ثانیاً، مراکز تولیدی آن (در قالب بیست هزار روستای پراکنده و کم‌جمعیت) از یکدیگر به دور بوده و در مجموع در حالت خودکفا و بدون ارتباط با یکدیگر به سر می‌بردند. فی‌الواقع هر دو این استنتاجات درست هستند. یعنی به تعبیر امروزه، ۸۰ درصد تولید ناخالص ملی (GNP) ایران را کشاورزی تشکیل می‌داده و ۲۰ درصد مابقی از ناحیه صنعت، معدن و

اقتصاد ایران را در این مقطع می‌توان به درستی یک «اقتصاد معیشتی» یا «بخور و نمیر»^۱ تعریف نمود. اگر روستا را یک واحد اقتصادی در نظر بگیریم، این واحد کاملاً خودکفا بود. این خودکفایی ناشی از امکانات محدود و ضعیف تولیدی روستاها بود. کمبود زمین و آب دست به دست یکدیگر داده و خودکفایی را به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر بر اقتصاد ایران تحمیل می‌کردند. اگر آمار و ارقام قرن بیستم را ملاک بگیریم، از مجموعه ۱/۶۴۸/۱۹۵ کیلومتر مربع خاک ایران (بدون احتساب مناطقی که در نیمه اول قرن نوزدهم از ایران جدا شدند) فقط ۵ درصد آن به زیر کشت می‌رود. (۷) برخی منابع، وسعت زمین زیر کشت را حتی از این رقم نیز کمتر دانسته و رقم ۳/۷ درصد را ذکر کرده‌اند. (۸) به استناد این آمار می‌توان نتیجه گرفت که زمین قابل بهره‌برداری در اوائل قرن نوزدهم نمی‌توانسته بیش از ۵ درصد کل خاک ایران بوده باشد.

نیازی به گفتن نیست که کمبود شدید زمین قابل کشت نتیجه مستقیم کم‌آبی فلات قاره ایران می‌باشد. می‌دانیم که ایران در منطقه حاره قرار دارد. متوسط ریزش باران در ایران حدود ۲۵-۳۰ سانت در سال می‌باشد، در حالی که متوسط ریزش باران در سطح دنیا ۹۰ سانتی‌متر می‌باشد. کم‌آبی در ایران را زمانی می‌توان بهتر درک نمود که میزان بارندگی آن را با برخی کشورهای دیگر مقایسه کنیم. متوسط ریزش باران در ژاپن ۱۶۰ سانتی‌متر (۶ برابر ایران)، مالزی ۲۵۰ سانتی‌متر (۹ برابر ایران)، اروپا ۱۸۰ سانتی‌متر (۷ برابر) و انگلستان ۲۰۰ سانتی‌متر (۸ برابر) می‌باشد. در حقیقت آنچه که متوسط باران در ایران را بالا می‌برد، سهم ریزش باران در گیلان و مازندران می‌باشد که بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ سانتی‌متر در سال می‌باشد. اگر بخواهیم میزان ریزش باران در ایران را در ورای یک عدد کلی به نام «میانگین» یا معدل بیان کنیم بایستی گفت که فقط در چهار درصد از سطح کشور میزان ریزش باران بیش از ۵۰ سانتی‌متر می‌باشد و در ۹۶ درصد باقی مانده میزان ریزش سالیانه باران حتی به بیست سانتی‌متر نیز نمی‌رسد. (۹)

جان فوران^۲، اولین و مهم‌ترین نتیجه ساختاری اقتصاد ایران اوائل قرن نوزدهم را فقدان مبادله تجاری می‌داند. (۱۰) اگر روستا را واحد تولید اقتصاد ایران در نظر بگیریم،

این «واحد اقتصادی» با بیرون از خود مبادله تجاری چندانی انجام نمی‌داد چون کالا، محصول و یا تولید اضافه بر مصرف^۱ برایش باقی نمی‌ماند. فقدان تجارت یا «صدور کالا» بالطبع سبب می‌شد تا انباشت سرمایه در آن «واحد تولید»ی صورت نگرفته و نتیجتاً افزایش تولید امکان‌پذیر نباشد. فی الواقع حداکثر نیاز یک روستا از بیرون خلاصه می‌شد در تهیه مایحتاجی همچون ادویه‌جات، قند و شکر، چای و پارچه. مابقی نیازهای روستاییان در خود روستا به دست می‌آمد.

ویژگی بعدی اقتصاد ایران فقدان ارتباطات بود. اگر بالفرض یک روستا یا منطقه‌ای قادر می‌گشت افزون بر نیازش تولید نماید (که به هر حال در مواردی و مناطقی پیش می‌آمد)، مشکل بعدی آن بود که تولید مازاد بر مصرف را چگونه به منطقه دیگر ارسال نماید. در ایران اوائل قرن نوزدهم راه‌های کالسکه رو و جاده کمتر وجود داشت. (۱۱) جاده‌های ایران «مال رو» بود و ارتباط بین دو نقطه به زحمت صورت می‌گرفت. در حالی که امپراطوری عثمانی و مصر نیز چندان پیشرفته نبودند، مع‌ذالک در طول قرن نوزدهم بیش از ۱۰/۰۰۰ کیلومتر خط آهن کشیده شده بود. اما مجموع خط آهن ایران در ابتدای قرن بیستم شامل یک خط تکی به طول ۱۵ کیلومتر میان تهران و حضرت عبدالعظیم می‌شد. راه آبی هم اعم از طبیعی یا مصنوعی (ایجاد کانال) وجود نداشت. اگر از امتیاز کشتیرانی انگلیسی‌ها در رود کارون که در سال ۱۸۸۰ صورت گرفت صرف نظر نماییم، در هیچ قسمت دیگری از ایران راه آبی وجود نداشت. یک دیپلمات انگلیسی در گزارشش از وضعیت راه‌های ایران در اوائل قرن نوزدهم می‌نویسد برای رسیدن از اصفهان به تهران (۴۰۰ کیلومتر علی‌رغم تمام کوششی که برای سریع‌تر رسیدن به خرج می‌دهد مع‌ذالک یک هفته در راه بوده است. یک سرمایه‌گذار روسی نیز می‌نویسد که علی‌رغم استفاده از سریع‌ترین وسیله نقلیه، او نمی‌توانسته بیش از ۴۰ کیلومتر در یک شبانه‌روز مسافرت نماید. (۱۲) وضع ارتباطات آن‌چنان خراب و ابتدایی بود که حتی در اواخر قرن نوزدهم اگر دو نفر از خرمشهر عازم تهران می‌شدند، اگر اولی مستقیم این مسافت را می‌پیمود و دومی از خرمشهر با کشتی به دریای سیاه رفته و از آنجا زمینی به

باکو و از باکو با کشتی به انزلی آمده و بالاخره از انزلی به تهران می‌آمد، زودتر از اولی به مقصد می‌رسید. (۱۳)

پراکنده بودن مراکز تولید در ایران و فقدان ارتباطات میان این مراکز و شهرها به صورت دیگری نیز قابل ملاحظه است. بارها اتفاق افتاده بود که در بخشی از ایران کمبود مواد غذایی و حتی قحطی پیش می‌آمد اما بدلیل فقدان ارتباط میسر نمی‌شد برای آن منطقه از مناطق دیگر کمکی ارسال شود. منابع غربیان، چه در قالب سفرنامه‌ها و چه در قالب گزارشات نمایندگان سیاسی، حاکی از این واقعیت تلخ است که مرگ و میر ناشی از قحطی و خشکسالی حتی در اواخر قرن نوزدهم نیز نسبتاً به صورت مرتب در ایران اتفاق می‌افتاده است. (۱۴) یک سیاح اروپایی که در اواسط قرن نوزدهم از ایران دیدار کرده، می‌نویسد با اینکه در مناطق مختلفی از ایران مواد غذایی به اندازه کافی موجود بود اما به دلیل شرایط بد حمل و نقل امکان‌پذیر نبود تا اضافه تولید آن مناطق راهی مناطق دیگری که دچار کمبود یا حتی قحطی بودند بشود. جدای از نبود امنیت، نامناسب بودن راه، ریزش برف و باران نیز عملاً حمل و نقل را مختل می‌کرد. نتیجه همه اینها، یا حمل بار از نقطه‌ای به نقطه دیگر غیرممکن بود و یا بسیار پرهزینه و گران می‌شد و در نتیجه به لحاظ اقتصادی به هیچ روی مقرون به صرفه نبود. (۱۵)

اگر واحدهای اقتصادی ایران پراکنده، کم‌ظرفیت (به لحاظ شرایط نامناسب اقلیمی) و بی‌ارتباط با یکدیگر بودند، مجموعه اقتصاد ایران نیز به همان نسبت منفک و جدای از اقتصاد و تجارت جهانی بود. کاتوزیان کل تجارت خارجی (واردات به علاوه صادرات) ایران را در ابتدای قرن نوزدهم ۲۵۰۰ لیره استرلینگ تخمین می‌زند. (۱۶) عیساوی نیز سرانه تجارت خارجی ایران را ۹ دلار ذکر می‌کند. (۱۷)

این رقم زمانی مفهوم پیدا می‌کند که آن را با تجارت خارجی امپراطوری عثمانی و مصر مقایسه نماییم. با اینکه دو منطقه فوق خود عقب‌مانده بودند، مع‌ذالک سرانه تجارت خارجی برای امپراطوری عثمانی ۱۵ دلار و برای مصر ۲۴ دلار بود. (۱۸) فی‌الواقع حجم نقل و انتقال تجاری و ارتباط میان مناطق مختلف ایران آنقدر کم بود که حتی در نیمه دوم قرن نوزدهم یک سرمایه‌گذار انگلیسی علی‌رغم ترغیب دولت

اقتصادی نمی دانست. و لذا حاضر به سرمایه گذاری نبود. (۱۹)

گسترش سرمایه داری غرب در قالب سلطه نظامی، اقتصادی و سیاسی روسیه و انگلستان اگرچه باعث افزایش حجم تجارت خارجی ایران شد، اما ترکیب تجارت خارجی به زیان ایران بود. عمده محصولات صادراتی ایران در ابتدای قرن نوزدهم شامل ابریشم خام، منسوجات ابریشمی، منسوجات نخی و پشمی، غلات، میوه جات، تنباکو، پنبه و تریاک بود. در مقابل واردات ایران شامل چلوار، چیت، ظروف مسی، شمع، اسلحه و مهمات از انگلستان، پارچه های نخی، قند و شکر، نفت، شمع، چراغ، ظروف، آئینه، فلزات، کالسکه و سماور از روسیه، قند، شیشه آلات، ظروف چینی و پارچه ابریشمی از فرانسه، شیشه و بلور، قاشق، فلزات از آلمان و اتریش، چای، دارو، روغن و پارچه های حریر از هندوستان بود. (۲۰) روند صادرات مواد خام و در مقابل واردات مواد ساخته شده در طول قرن نوزدهم افزایش یافت. لرد کرزن^۱ که دانش گسترده او از ایران در اثر معروفش نمایان است، تجارت خارجی ایران را این گونه جمع بندی می نماید:

«در این کشور مقدار بسیار محدودی شکر تولید می کنند و یا اصلاً تولید نمی شود. نه قهوه دارد و نه چای، هر چند که هر دو جنس مزبور در ایران مصرف بسیار دارند. معادن نفت آن هنوز دست نخورده است و کوچه ها و خانه های آن با مواد نفتی روسی و آمریکایی روشن می شود. با آنکه شایع است که سنگ های قیمتی به اندازه رفع احتیاج دارد باز تمام طلا و نقره مورد احتیاج را از خارجه وارد می کند. مس و آهن را به شکل اوراق و لوله خریداری می کند. با آنکه معادن مس در تمام کشور هست یک ظرف نیست که آن را با فلزات محلی ساخته باشند. ظروف، کارد، قاشق، بلور، شیشه و چینی را از خارجه وارد می کنند. با اینکه ایرانیان اهل شکار هستند، هیچ وسیله ای را خود نمی سازند و تمام ابزار و وسایل (شکار) را از کشورهای خارجی وارد می کنند. چلوار و پارچه های پیراهنی و نخی (ساخت خارج)

در همه جا مصرف می‌شود. حقیرترین افراد اجناس ساخت منچستر یا مسکو می‌پوشند و کرباس نیلی که زن روستایی بر پیکر خود می‌اندازد از بمبئی وارد می‌شود. جواهرات و ساعت هم از خارج وارد می‌شود. ایران در واقع از سر تا پا همه لوازم زندگی خود را باید از غرب بیاورد.» (۲۱)

وضع صنعت در ایران ابتدای قرن نوزدهم از وضع کشاورزی و تجارت خارجی آن نیز اسفناک‌تر بود. مختصر صنایع نساجی که وجود داشت بر اثر اولین نسیم وزش رقابت تولیدات نساجی صنایع انگلستان، روسیه و هندوستان از پای درآمد. کرزن صنعت ایران را این‌گونه توصیف می‌نماید: «در ایران اساساً کارخانه به آن معنا که در اروپا شناخته می‌شود، وجود ندارد. صنعت نیز، به معنای استفاده از بخار و آب برای انتقال نیرو و ایجاد حرکت، هنوز پدیده ناشناخته‌ای می‌باشد.» (۲۲)

تصویر اجتماعی ایران نیز در این مقطع تفاوت چندانی با وضعیت اقتصادی آن ندارد. ای بسا بتوان آن را سیاه‌تر نیز دانست. اگر سواد به معنای خواندن و نوشتن را یک شاخص اجتماعی در نظر بگیریم، شمار باسوادان صرفاً محدود به کمتر از ۵ درصد جمعیت شهرنشین می‌شد. (۲۳) اصولاً خواندن و نوشتن در سطح کل جامعه به سه قشر دربار، روحانیون و تجار منحصر می‌گردید. این بدان معنا نبود که تمامی آحاد این اقشار بالاخص دربار و تجار باسواد بودند بلکه مراد آن است که سوادآموزی به صورت یک پدیده اجتماعی صرفاً به این سه قشر محدود می‌شد. در میان اقشار شهرنشین جامعه سواد داشتن بیشتر یک استثناء بود تا قاعده در شروع قرن نوزدهم هیچ مدرسه جدیدی در ایران وجود نداشت و در پایان آن صرفاً بیست مدرسه جدید احداث شده بود به علاوه یک دبیرستان. (۲۴) وقتی وضع سواد و خواندن و نوشتن این‌گونه باشد، تکلیف سطوح بالاتر علم و دانش را می‌توان حدس زد. هیچ یک از دانش‌های جدید، فیزیک، شیمی، بیولوژی، علوم سیاسی، اقتصاد، پزشکی در ایران قرن نوزدهم شناخته شده نبود. در اواسط این قرن بود که با تأسیس مدرسه دارالفنون توسط مرحوم امیرکبیر ایرانیان برای نخستین بار با علوم جدید آشنا شدند (به استثناء محصلینی که در زمان قائم‌مقام و عباس میرزا به فرنگ اعزام شده بودند). اما با قتل امیر تلاش‌های وی در این

آن بسیار کند شد. نه روزنامه، نه مجله، نه کتاب، نه مسافرت و نه هیچ وسیله دیگر اطلاع‌رسانی وجود نداشت. آگاهی ایرانیان حتی نخبگان سیاسی و اجتماعی جامعه از جهان بیرون از ایران در حد صفر بود. تغییر و تحولات تاریخی مغرب زمین در طی چند قرن از رنسانس به این سو، حتی به گوش ایرانیان نیز نرسیده بود. رنسانس، کشف قاره آمریکا، دور زدن قاره آفریقا و کشف سرزمین‌های جدید، انقلاب علمی، انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه برای ایرانیان از اساس و بنیان ناشناس مانده بود. بی‌خبری ایرانیان از دنیای که در آن می‌زیستند آن‌چنان عمیق و گسترده بود که فتحعلی‌شاه پادشاه ایران در نخستین دهه قرن نوزدهم گمان می‌کرد که راه رسیدن به ینگه دنیا (قاره جدید) از طریق کندن زمین و حفر چاه می‌باشد. (۲۵) آگاهی از اقوام و ملل دیگر که جای خود دارد، فقدان ارتباطاتی و ساختار اقتصاد معیشتی در داخل ایران همان‌طور که دیدیم سبب شده بود تا در حالی که بخشی از مملکت با گرسنگی و قحطی دست به گریبان می‌بود در بخشی دیگر محصول به وفور یافت می‌شد. بنابراین اطلاع از «ینگه دنیا» که جای خود داشت، ایرانیان در خراسان اطلاع چندانی از اوضاع و احوال گیلانی‌ها هم نداشتند. اطلاع از تحولات اروپا و حکمای مغرب زمین که جای خود دارد، مردم تهران به درستی نمی‌دانستند چهار صد کیلومتر آن طرف‌تر در اصفهان یا گیلان چه می‌گذرد و اصفهانی‌ها به زحمت مطلع بودند که نعمت‌اللهی‌ها در کرمان چه می‌اندیشند و اهل اردبیل نمی‌دانستند اختلاف متشرعی‌ها و شیخیه‌ها در تبریز بر سر چیست.

سرانجام می‌رسیم به ویژگی‌های سیاسی جامعه ایران اوائل قرن نوزدهم. تشریح این بخش از جامعه ایران آن روز به مراتب از دو بخش دیگر سهل‌تر است چون عملاً نکته زیادی برای گفتن وجود ندارد. دربار قاجار در رأس الیگارشی حاکم قرار داشت و پادشاه در چارچوبه یک نظام استبدادی حکم می‌راند. حکمش قانون، اراده‌اش لازم‌الاجرا و فرامینش برای لایه‌های پائین‌تر سلسله مراتب قدرت واجب‌الاطاعه بود. پشتوانه قدرت حکومت نه مشارکت اجتماعی^۱ بود و نه مشروعیت دینی. همچنین حکام قاجار از «کاریمای» خاصی برخوردار نبودند. یگانه پشتوانه آنان ضرب شمشیر و

الیگارشی نظام قبیلگی بود. اگرچه در طول قرن نوزدهم ساختار قبیلگی به تدریج بدل به درباری عریض و طویل گردید و به دنبال آن نوعی بورکراسی و سلسله مراتب قدرت نیز شکل گرفت، اما در محتوای حاکمیت که استبداد صرف بود کمتر تغییری پدید آمد. همان طور که ملاحظه گردید، جامعه ایران مقارن با به روی کار آمدن سلسله قاجارها در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم جامعه‌ای «توسعه نیافته» و یا به تعبیر امروزه «پیرامونی» بود. اینکه حاکمیت قاجارها چه تغییر و تحولاتی در این مجموعه به وجود آورد در ورای چارچوب این مقاله قرار می‌گیرد. اما شاید بتوان به این جمله بسنده نمود که حاکمیت آنان نه تنها منجر به برداشته شدن گامی در جهت گسستن از دایره عقب ماندگی نگردید، بلکه فرمانروایی قاجارها از یک سو و نفوذ مخرب قدرت‌های روسیه و انگلستان در طول قرن نوزدهم، ابعاد عقب ماندگی ایران را به نوبه خود عمیق‌تر نیز نمودند.

یادداشت‌ها:

۱. از جمله می‌توان به محقق و ایرانشناسی مشهور، خانم پروفیسور نیکی کدی اشاره داشت. نگاه کنید به مقاله:
- "The Economic History of Iran, 1800-1914, and its political Impact.," in Nikki. R. Keddie, *"Iran: Religion, politics and Society"*, Frank cass, U.K., 1980, p. 119.
2. Issawi, Charles. *"The Economic History of Iran 1800-1914"*, The University of chicago press, U.S., 1971, p. 20.
3. Bahrier, Julian. *"Economic Development in Iran 1900-1970"*, Oxford university press, U.K, 1971, p. 4.
4. *Ibid.*
۵. پیرامون آثار و تبعات منفی فرماسیون صحرانشینی بر توسعه و پیشرفت در ایران نگاه کنید به: صادق زیباکلام، ما چگونه، ما شدیم: ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران، چاپ سیزدهم، انتشارات روزنه (تهران، ۱۳۷۹)، ص ۸۰-۱۱۴.
۶. محمدعلی (همایون) کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه

۷. نشریه بررسیهای اقتصاد کشاورزی کشور (وزارت کشاورزی سال ۱۳۴۵).
۸. ناصر معتمدی، ایران یک کشور کشاورزی نیست باید صنعتی شود»، بی‌نا، (تهران، ۱۳۴۴)، ص ۷.
۹. فتح‌الله سعادت و امیر هوشنگ امینی، «جغرافیای اقتصادی ایران»، انتشارات دانشکده علوم ارتباطات و اجتماعی (تهران، ۱۳۵۰)، صص ۱۱، ۳۳-۳۵، ۵۵، ۶۰.
۱۰. «مفهوم توسعه وابسته به مثابه کلید فهم اقتصاد سیاسی ایران دوره قاجار (۱۸۰۰-۱۹۲۵)، نوشته جان فوران، ترجمه احمد تدین، تاریخ معاصر ایران (کتاب چهارم)، مجموعه مقالات، ناشر مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی (تهران، ۱۳۷۱).
11. Keddie, Iran, *Op.Cit.*, p. 120.
12. Abrahamian, Ervand *Iran Between Two Revolutions*, Princeton University Press, U.S., 1982, p. 14.
13. *Ibid.*
14. *Ibid.*
15. V. Chirol, *The Middle Eastern Question*, U.K., 1903, p. 97.
۱۶. کاتوزیان، اقتصاد سیاسی، ص ۸۲.
17. Issawi, *Op.Cit.*, p. 17.
18. *Ibid.*
19. Abrahamina, *Op.Cit.*, p. 13.
۲۰. محمدرضا فشاهی، تکوین سرمایه‌داری در ایران (۱۹۰۵-۱۷۹۶)، انتشارات گوتنبرگ، (تهران، ۱۳۶۰)، ص ۱۱۸.
21. Curzon, George N. *Persia and the Persian Question*, vol II, U.K., 1892, p. 671.
- به نقل از فشاهی، تکوین سرمایه‌داری، صص ۱۱۹-۱۱۸.
22. *Ibid.*
23. Bahrier, *Op.Cit.*, p. 5.
24. *Ibid.*
۲۵. خواندنی‌های تاریخی، جلد دوم، انتشارات هفته (تهران، ۱۳۶۲)، ص ۶۹.